



آرامکده تاگور (۱)

فروغ نبوغ تاگور تجلیات گوناگون بخشود و از روزنه‌های مختلف پرتو افکند و مناظری بس بدیع پدیدار ساخت. از آنجمله بود تابش اندیشه‌اش در آئینه آموزش و پرورش: تاگور در فن ظریف و لطیف تعلیم و تربیت صاحب نظری بی‌نظیر، و فکری بکر بود: روش آموزش او ویژه خود او بود. از این رهگذر طرح نوینی پی افکند که از آسیب زمان‌درامان بماند و گزندی بدو نرسد.

بنا کردم از نظم کاخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند

او از اوان کودکی چهار دیوار مدرسه متعارفی را برای جهش اندیشه و پرش عواطف و احساسات کودکان تنگ و تاریک و باریک می‌یافت. از این رو بود که او از محبس مدرسه گریزان بود و آنرا تنگنای جسم و جان می‌شناخت: چگونه میتوان اندیشه بلند پرواز و روح

۱- مرکزی را که تاگور برای گسترش روش آموزش و پرورش خود پی افکند

Santiniketan نام داشت که مفهوم آن «آرامکده» است یعنی جایی که وجدان آدمی

آرامش پذیرد و از غوغای بازار جهان دمی بیساید و بخود آید و حقیقت را دریابد

پرهیجان نوباوگان را بزنجیر رسوم و قیود خشک و خالی کشید و بین دل‌ودیده پرده سوائی افکند و از آغوش پر عطوفت طبیعت بدورش ساخت ؟

تاگور از همان زمان خردسالی مجذوب صفای طبیعت و مسحور اسرار آفرینش و دل‌باخته جمال و جلال خلقت بود : تاگور نقاش و هنرپیشه و چگامه‌سرا و آوازخوان و داستان‌پرداز و خیال‌باف بود : او فریفته فراخای آسمان بیکران ، زمزمه آبخاران ، ریزش باران ، و شیفته بشکفتن گل و چهچه بلبل و خرامیدن کبک دری و قامت رعنا سوسهی بود . پس چهاردیواری که نونهالان را در تنگنای خود فرو کند و زندانی سازد و دل‌ودیده و اندیشه آنان را بقید و بنداندازد سخت دشمن می‌داشت ! تاگور در اثر « موثر » را میدید و از مخلوق به « خالق » میرسید .

بدریا بنگرم دریا تو بینم بصحرا بنگرم صحرا تو بینم
بهرجا بنگرم کوه و درودشت نشان از قد رعنا سوسهی تو بینم

و از این رهگذر بود که با « دلدار » نرد عشق می‌باخت و بوصال یار بار می‌یافت :

بجهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
او معلمی عالم‌تر از عالم آفرینش نمی‌ساخت :

آفرینش همه تنبیه خداوند دل‌است دل ندارد که ندارد بخداوند اقرار
و بدرسی آموزنده‌تر از زمزمه عشق ایمان نداشت :

درس معلم ار بود زمزمه محبتی جمعه بمکتب آورد طفل گریز پای را
و بکنای گویاتر از برگ سبز اعتقاد نداشت :

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار
و به نگارستانی دل‌انگیزتر از حجله‌گاه عروسان فلکی دل‌درگرو نمی‌گذاشت :

چرخ با این اختران نغمه خوش زیباستی عالمی در زیر دارد آنچه در بالاستی

پس طرح « آرامکده » را پی افکند تا براز درون پردازد و به « ماسوی‌الله » سازد اساسا این روش اندیشه و این طرز فکر را از پدر بارث برده بود : پدرش از دانش و بینش و از عرفان و ایقان بهره وافی و کافی داشت همت بر این گمارده بود که عزت و خلوت برگزیند و سرچیب مراقبت فروبرد تا گوهر گرانهای درون خود را دریابد : چون از غریو غوغای غم‌انگیز شهر پر آشوب کلکنه بستوه می‌آمد ، بدامان پرامان طبیعت پناه می‌جست : او بود که در « سانتینیکتان » سکنا گزید تا از سکون و سکوتی که در آن آرامکده حکومت میکند کمک گیرد و خلوت بر جلوت‌گزیند و از « تنهای » تندخو و پر خاش‌جو بگریزد تا بتواند به « تنهایی » درآمیزد و دلدار را بنوازد . اوج اعلا آرزوی او فرار از « اغیار » و پیوستن بوصال « یار » بود . و بدینسان در دریای بیکران شادمانی وصال فرومیرفت تا از خود بیخود و « فانی » شود و بحق « باقی » گردد .

جوکیان را از دیرگاه عادت برین بوده که هنگام عبادت بجای لفاظی و لغت‌پردازی سرچیب « مراقبه » فروبرند و خود را گم کنند تا محبوب و معشوق و معبود و مودود و مقصود خدا را در اندرون دل مانند :

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن
بلکه بهشت جوگی در درون دل خود اوست .

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی

شرح سیر و سلوک جوگی در هشت وادی عشق مستلزم فرصت و فراغت بیشتری است که در اینجا نکنجد و ناچار بوقت ذکر موقوف گردد . البته اشنائی باین مکتب عرفانی بسیار ارزنده و آموزنده باشد . برای اینکه گوارائی این شراب ناب بکام جان پویندگان راه حق برسد سزاوار میدانند قطره از این خمخانه برچینند و در جام اخلاص و ارادت ریزد و بلب متعششان این زلال برساند . باشد که آتش عشقشان برافروزد و پیاله طلب بدست ، حق کویان و حق جویان ، بسوی سرچشمه این زلال خیزان و دوان روان شوند .

اساسا هر کیشی را ظاهری و باطنی است : چه مجموع این طرق الهی از مبدائی متجلی است که «وهو الاول و الاخر والظاهر والباطن»

حقیقت ادیان در باطن آنها نهفته و بودیعه سپرده شده است . و تنها عارفان را بدان راه باشد : سیر و سلوک صوفی صافی همین است .

ما برون را ننکریم و قال را
ما درون را بنگریم و حال را
ما ز قران مغز را برداشتیم
قشر را پیش خران بگذاشتیم

همین حقیقت و همین باطن است که آنرا «عرفان» نامند و همین عرفان است که وجه مشترك بین کلیه ادیان باشد . این عرفان در هر کیشی مراتب و منازل و مراحل و حالات و مقامات ویژه خود دارد : عارف ربانی اسلامی خواجه عبدالله انصاری در منازل السائرین ده منزل را بر شمرده که هر يك بنوبت خود دارای پایگاه‌هایی باشد تا هزار پایگاه .

جوکیان را تا وصول به «سمادهی» هشت پله و مرحله باشد . و هر مرحله را پایگاه‌ها باشد . پایگاه‌های نخستین از اولین مرحله پنج گونه باشد .

ما در اینجا تنها به يك پایگاه از نخستین مرحله بسنده کنیم و پس :
مرحله نخست را «یاما» نامند که منهیات باشد : آنچه را که باید از ارتکابش اجتناب ورزید .

نخستین پایگاه این اولین مرحله «اهیمسا» یا بی‌آزاری است .
به پیروی از همین اصل اصیل «بی‌آزاری» است که جوگی گوشت نخورد و با آنچه طبیعت می‌ریواند بسنده کند و بسازد و جاننداری را نیازارد .

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
سیه اندرون باشد و سنگدل که خواهد که موری شود تنگدل
جوگی «جان» را گرامی دارد و آنرا نیازارد زیرا جان را ، از آن «جان آفرین» شناسد . جان هر جنبه و جهنده و خرنده و چرنده و پرنده را جلوه از جمال جانان شمارد و قطره از دریای جود جواد مطلق بداند و درخور آفرین بشناسد : جانی را که جهان آفرین بخشد که را رسد که این ودیعه الهی را گردن رساند و بزور بستاند ؟

این طرز ستایش و نیایش به پیشگاه روح اعظم الهی یا «برهمن» در مکتب عرفانی جوکی بسی باستانی است. چون سرزمین افسانه‌انگیز و اسرار آمیز هندوستان از فرهنگی بسیار کهن بهره‌مند بوده، همزمان با این کهنگی تاریخی، نحوه نیاشان خیلی رقیق و دقیق و عمیق گشته تا به «ترك ترك» پیوسته است: مجسمه‌هایی که در ضمن کاوش‌های علمی در «موهنجو - دارو» (۱) و «هارپا» (۲) بدست آمده، جوکیان را نشان میدهد که چگونه چهار زانو بحال «مراقبه» برآمده و در عالم «ازخودبیخودی» فرورفته‌اند. باستان‌شناسان، تمدن این دو شهر قدیمی را همزمان با دوران تمدن سومرواکد و عیلام میدانند یعنی بالغ بر پنج هزار سال‌روش «مراقبه» جوکی را کهنسال میشناسند.

«مراقبه» یعنی «ماسوی‌الله» را بچیزی نگرفتن و بدور افکندن و در دریای وحدت فرورفتن و خود را گم کردن و بدریا پیوستن است. بعبارت دیگر برگشتن قطره است بدریا و بکام کشیدن دریا است و خود دریا شدن است، وصال یار است، پیوستن بدلدار است، دوری از اغیار است این «وصال» را که غایت آمال جوکی است «سمادهی» گویند که مترادف با «نیروانا» ی بودائی و «فناء فی‌الله» عارف ربانی است.

در مکتب جوکی، وصول به‌رز این یگانگی را سه پایگاه است:

«دهارانا» یا تمرکز همه نیروی درونی مانند اینکه تمام قوه متفکره متوجه «گل

شود.

«دهیانا» یا فرورفتن در این اندیشه که این گل چسان از دانه خردی برخاست، این

لطافت و ظرافت را از کجا ربود، و این رنگ و بو را که باو بخشود:

که تواند که دهد میوه رنگین از چوب؟ یا که داند که براید گل هفت رنگ از خار؟

«سما دهی» یا خود شگفتن و خود گل گشتن است یعنی آنچه از در اندیشه گل فرو رود

و غرق این اندیشه شود که خود را و اندیشیدن خود را فراموش کند و از یاد ببرد و خود بکل گل گردد «بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت».

گر گل است اندیشه تو، گلشنی ور بود خاری، تو همیشه گلخنی

همانگونه که چون آهن بوصال آتش برسد، تاریکی را از خود بزداید و بسوزد و چهره

برافروزد تا درخشان و خندان گردد، جوکی بمراتب مراقبه پردازد و اندر اندیشه حق فرورود

بجز حق چیزی نخواهد و ننگرد و نگوید و نداند و ننیوشد و نیاندیشد تا بوصال حق رسد.

منصور «انا الحق» میزند!

من صور «حق، حق» میزنم!

ان دار کو؟ ان دار کو؟

این سه پایگاه را تا حدی میتوان به سه مرتبه «علم‌الیقین» و «عین‌الیقین» و «حق‌الیقین»

تشبیه کرد: این شگفتن، این ساختن، این سوختن، این فروختن، این سق‌عشق‌آموختن، این فانی فی‌الله شدن، این باقی‌بالله گشتی، این وصال، این یکتائی، سرمنزل مرام مراقبه جوکی است.

جوکی در جستجوی بهشت نیست. بهشت در نظر جوکی مفهومی ندارد.

این مکتب بی‌آزاری چون گسترش یابد بجائی رسد که هنگام بیرون آمدن کیسه از آرد ومشتی از خمیر همراه آرند ، چون بلانه موران رسند آرد بیافشاند و چون بدریا رسند اندک اندک از خمیر برکنند و در آب بیافکنند . ماهیان چون عادت باین عطوفت و عبادت جوکیانه دارند جست و خیزکنان بسوی این ارمغان بشتابند ورقصها کنند وشادیها از خود نشان دهند جوکیان را همان لذتی از این منظره بی‌آزاری دست دهد که ماهیگیران را از دیدار بقلاب افکندن ماهیان و از آب بیرون کشیدن و بر زمین افکندن و در تب و تاب انداختن و جان سپردنشان ! خواننده گرام : ندانم کدام روش را نزدیکتر بانصاف دانی ، اما فقیر را بسوی مکتب بی‌آزاری سازش و گروهش است . از آزارتا بی‌آزاری مسافت بس دراز است وباب تعبیر وتفسیر باز : کودکان ما چون بلانه و کاشانه موران رسند نفت بیاشند و آتش بر آفر وزند نا این پناهندگان را اندر مخفیگاهشان بسوزانند و طعمه حریق بیدادشان سازند ! چرا ؟

در تعریف نیروی معنوی بی‌آزاری بطور کلی ، همین بس که چون رهبر بزرگ هند «مهاتما گاندی» همت برگستن زنجیر استعمار بیگانه بر بست ، بجهانیان اعلام داشت که با پیروی از دو پایگاه از پنج پایگاه از نخستین مرحله سیر وسلوک جوکی یعنی «اهیمسا» و «ساتیا» یا بی‌آزاری و بیرون رفتن از راه راست ، عفریت نفرت انگیز استعمار را بزانو دریاورد ، و در آورد و تا ابد این نام نیک را بر صفحه روزگار باقی گذارد و درس عبرتی از نیروی عظیم معنوی که اندر دل عارف ربانی نهفته است بجهانیان بخشود .

جسماً گاندی يك مشت پوست و استخوانی بیش نبود اما در این يك مشت پوست و استخوان نیروئی شگفت انگیز نهفته بود . از این يك مشت پوست و استخوان آواز آسمانی برخاست : «بسوی آزادی ، در زیر پرچم درستی و راستی و بی‌آزاری ، هند ! به پیش» این آواز ، آواز سوز و ساز بود : در آسمانها طنین انداز شد ، دم مسیحائی بود : هند مرده را زنده و پاینده ساخت ، آواز دوست بود : از دل پاك برخاست لاجرم چهره هند را تابناك ساخت ، این آواز از کدام ساز بود ؟

خشك چوبی ، خشك سیمی ، خشك پوست ! از کجا میاید این آواز دوست ؟ این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست دل زنده می شود بامید و فای دوست جان رقص می کند ز سماع کلام دوست از نیروی شگفت انگیز و اعجاز آمیز همین آواز «بی‌آزاری» بود که «آزادی» ملت کهنسالی را ساز کرد : هند نوین ساخته و پرداخته مکتب «بی‌آزاری» است آیا سزاست این آواز آسمانی را بگوش هوش نیوشیم و بجان و دل نسپریم ؟

تا گورتا «گور» از پیروان این مکتب ارزنده بود : از آنجهت آرامکده را بی افکند تا از جلوت بخلوت باز آید و بهراز بی‌آزاری دمساز باشد و ساز دلنوازی را بنوازد و دلها را از گرد زبونی وزاری بپردازد و «صلح عام» را اعلام فرماید .

در عبادتکده این آرامکده بود و بدین آرزوی ارزنده بود که اصولی در تعلیم و تربیت ابداع کرد که جداگانه بدان باید پرداخت تا نغمه آنرا بتوان نواخت .